

درآمدی بر مفهوم فرهنگ

عمومی

● تألیف: دکتر احمد رجبزاده

مروری بر آنچه در مورد فرهنگ و فرهنگ عمومی گفته می‌شود، نشان می‌دهد که درک واحدی از این مفاهیم وجود ندارد. دست‌اندرکاران علوم اجتماعی، بعضاً با افزایش تعداد تعاریف فرهنگ، که گاه با بیانی افتخارآمیز هم از آن یاد می‌شود، با تأکید بر تعدد تعاریف - این بازار را آشفته‌تر می‌سازند و سردرگمی در دستیابی به قدر متقنی را مشکل می‌سازند. تا جایی که اغلب افراد صلاح را در این می‌بینند که بدون اینکه به تعریف فرهنگ عمومی بپردازند، درباره آسیب‌ها و معایب، وجوه و راه حل‌های فرهنگ عمومی صحبت کنند.

اما نگاهی پدیدار شناسانه به این مفهوم نشان می‌دهد که با وجود تنوع در تعاریف جوهر واحدی به عنوان فرهنگ وجود دارد که در طول تاریخ این مفهوم در حق همه تعاریف، به صراحت یا تلویح، وجود دارد. از آنجا که مفهوم «فرهنگ» در معنای امروزی آن مفهومی است که در حوزه علوم اجتماعی ساخته و پرداخته شده، بررسی تاریخ آن هم با تاریخ تکوین علوم اجتماعی همراه است.

تعریف مفهوم فرهنگ

در قرون جدید با رشد علم (Science) در حوزه امور طبیعی و نتایج آن در زندگی انسان به تدریج حوزه طبیعیات از فلسفه جدا گردید. اما حوزه امور انسانی همچنان وابسته به فلسفه باقی ماند. تا اینکه اندیشمندانی به فکر دستیابی به معرفت علمی در حوزه امور انسانی افتادند که در رأس آنها، در حوزه علوم اجتماعی، باید از افرادی چون کنت و اسپنسر یاد نمود. این افراد براساس این تلقی که «امور انسانی مانند امور طبیعی هستند با پیچیدگی بیشتر، سعی کردند تا شاخه‌های علوم انسانی را شکل دهند که آن در حوزه روانی‌شناسی، روانشناسی رفتارگرا، در جامعه‌شناسی و اقتصاد، مکاتب پوزیتیویستی بود.

در مقابل این فرض مقبول (امور انسانی به مثابه امور طبیعی) گروهی از اندیشمندان آلمانی به مقابله برخاستند. آنها با بحث پیرامون این نکته که چه پدیده‌ای «انسانی» است، به نقش معنی و امر روحی در پدیده‌های انسانی، به عنوان جوهر وحدتی که پدیده انسانی را از پدیده طبیعی متمایز می‌سازد، اشاره داشتند. به اعتقاد آنها پدیده‌ای انسانی است و موضوع مطالعه قرار می‌گیرد که



◀ جوهر اصلی فرهنگ «معنی» یا «امر معنوی» است که در امر مادی تبلور یافته است

معنوی باشد. به عبارت دیگر از معنی تأثیر پذیرفته باشد.

قبول این اعتقاد نکته بعدی، تمایز اساسی علوم طبیعی و انسانی، را در پی داشت. به همین جهت در واژگان فلاسفه آلمانی از علوم روحی در مقابل علوم طبیعی یاد می‌شود. این دو حوزه تنها از جهت ماهیت متفاوت نبودند؛ بلکه روش بررسی آنها و هدف شناخت آنها هم متفاوت است. در علوم طبیعی، عالم برای فهم واقعیت در پی تعلیل و یافتن علتهاست. در حالی که در علوم روحی پژوهشگر در پی کشف معنی است. زیرا با کشف معنی حوزه امور انسانی مفهوم می‌شود. کشف معنی هم با روش تجربی علوم طبیعی میسر نیست. بلکه روش کشف معنی تفهیم و تفسیر است.

در گام بعدی، تقابل علوم روحی و طبیعی جای خود را به تقابل علوم فرهنگی و طبیعی داد. در واقع فرهنگ مفهومی بود که جایگزین امر روحی و معنوی شد. به همین جهت از فرهنگ در مقابل طبیعت یاد می‌شود.

دلیل این تغییر مفهومی این نکته ظریف بود که تفهیم و تفسیر چگونه میسر است؟ آیا از طریق درون‌بینی و شهود می‌توان به معنای‌ای که در نزد دیگران است دست یافت یا اینکه درون‌بینی و شهود فقط ما را به حیطه معنایی ذهن فردی هدایت می‌کند. به عبارت دیگر، ملاک تفهیم و تفسیر درست معنایی در نزد دیگران چیست؟ چگونه می‌توان به تفسیری عینی یا عینی‌تر، که دخالت ذهن فردی در آن به حداقل برسد، رسید. در راستای پاسخ به این سؤال بود که کانون توجه از روح به عنوان جوهری متمایز از جسم و ماده به آثار روحی (جلوه‌ها، بروزها) تغییر یافت. این آثار امور مادی بودند که مهر روح و معنی بر آنها حک شده بود و قلمرو پدیده‌های انسانی را تشکیل می‌دادند. فرهنگ برای نامگذاری این حیطه مورد استفاده قرار گرفت. از اینرو می‌توان گفت جوهر اصلی فرهنگ معنی یا امر معنوی است که در امر مادی تبلور یافته است. از آن جهت که مادی است قابل تجربه همگان است و از آن جهت که معنوی است باید تفهیم و تفسیر شود.

در مراحل بعدی، براساس این تلقی از فرهنگ، مفهوم فرهنگ به صورت مصداقی تعریف شد (تعریف تایلور) که امروز عمدتاً به آن استناد می‌شود

ذهن خود محصول فرهنگ است و بعد از دوره اکتساب حامل فرهنگ و یا مولد آن می‌شود

فرهنگ هر جامعه در یک زمان مشخص مجموعه معانی مورد قبول آن جامعه است

می‌شود و بعد از دوره اکتساب حامل فرهنگ و گاه مولد آن می‌شود. این وجه فرهنگ را می‌توان «فرهنگ درونی» شده نامید. فرهنگ درونی را روانشناسان از جهت انتقال معنایی، تثبیت و تغییر آن مورد بررسی قرار می‌دهند. فلاسفه هم در افقی وسیع‌تر حوزه معنایی را مورد کاوش قرار می‌دهند.

اموری چون اعتقاد، ارزش‌ها و گرایش‌ها که به عنوان فرهنگ یا بخشی از آن یاد شده است، حوزه‌ای از فرهنگ است که جایگاه اصلی آن درون یا ذهنیت افراد است که در قالب نمادها، همراه با تربیت، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

فرهنگ نمادی

هنگامی که فرهنگ در قالب نمادها ظاهر می‌شود، که از طریق آن تفهیم و تفهیم و آموزش انجام می‌گردد، می‌توان از جلوه دیگری از فرهنگ یاد نمود که با عنوان «فرهنگ نمادین (نمادی شده)» مشخص می‌گردد. آثار هنری، کتاب و نوشته از این نوعند.

فرهنگ نهادی

شکل دیگر بروز فرهنگ (معنی) بروز آن در رفتار فرد است. رفتار افراد در جامعه در ترکیب با هم و رسوب شدن در طی زمان اشکالی از رفتار را تثبیت می‌کند که از آن به عنوان نهاد یاد می‌شود. هنگامی که فرهنگ در

و به مجموعه مظاهر فرهنگی فرهنگ گفته و مساوی با آن قلمداد می‌شود. زیرا آن چه از نظر عالم اجتماعی قابل مطالعه بود، مظاهر و جلوه‌هاست و نه خود معنایی. تایلور و دیگران که خود از پوزیتیویست‌ها (در مقابل تفهیمی‌ها) محسوب می‌شوند، به تدریج تأکید خود را از درک معنی برداشته و در بررسی فرهنگ روشی تجربی در پی گرفتند (مشابه علوم طبیعی). در حالی که از ابتدا هدف از مطالعه این امور دستیابی به معنا و روحی بود که در پی مظاهر فرهنگ وجود داشت.

در دهه‌های اخیر، مجدداً تأکید بر وجه معنوی فرهنگ و تلاش برای گذر از امور قابل تجربه به معنی غالب شده است. در میان جامعه‌شناسان نحله‌های فکری پدیدارشناسی و تعامل‌گرایان نمادی و در میان انسان‌شناسان افرادی چون گیرتس بروجه معنوی و درک معنی فرهنگ تأکید می‌کنند. گسترش رسانه‌ها نیز به تقویت این دیدگاه و طرح آن کمک رسانده است. زیرا حوزه ارتباطات عمدتاً با معنایی، خلق، تولید و انتقال آن سروکار دارد؛ آن هم معنایی‌ای که از طریق نمادها منتقل می‌شود.

جلوه‌های مختلف فرهنگ

با این نگاه به فرهنگ (امر معنوی متجلی در حوزه طبیعی)، فرهنگ را می‌توان به چند وجه تقسیم نمود.

فرهنگ درونی شده

جایگاه اصلی معنایی، ذهن افراد است. حیات درونی افراد در عین حال که خاستگاه معنایی است، حامل معنایی هم می‌باشد؛ فرهنگ در این حوزه نشو و نما می‌کند؛ تغییر می‌یابد و... اما خود ذهن محصول فرهنگی است که آموخته

اشکالی از رفتار تثبیت شود و مورد عمل قرار گیرد به آن «فرهنگ نهادی شده» گویند.

فرهنگ متبلور

فراتر از اینها، فرهنگ از طریق رفتار، تنها در قالب نهادها، که معنوی هستند و شکل رفتار را تعیین می‌کنند، تبلور نمی‌یابد. تغییراتی که انسان در طبیعت ایجاد می‌کند، از جمله ابزار و آثار، آنها هم ذهنیت انسان‌ها (معانی) را در خود حفظ می‌کنند. این مجموعه را می‌توان «آثار فرهنگی» نام نهاد که شامل ابزارها هم می‌شود. ماهیت آن‌ها مادی است و به کار عمل می‌آیند؛ بعد از خلق بیشتر امری مادی هستند تا معنوی؛ اما همیشه وابسته به حوزه معنا باقی می‌مانند.

با قبول این تقسیم‌بندی می‌توان فرهنگ را واقعیتی معنوی دانست که در چهار شکل تجربه می‌شود: درون (تجربه بی‌واسطه)، نماد (از طریق تجربه درونی و تجربه نماد به صورت تجربی)، نهادها و آثار (ابزار).

حوزه و گستره فرهنگ

با این تلقی، مفهوم فرهنگ کل حوزه زندگی انسانی را در بر می‌گیرد و مفهومی ویژه علوم اجتماعی نیست. بلکه فرهنگ موضوع کار فلاسفه، علمای رشته‌های مختلف و... است که هر یک شکل و یا حوزه خاصی از فرهنگ را مورد توجه قرار می‌دهند. اما هدف همه بررسی‌ها دستیابی به معانی است. از این رو انتظار می‌رود که یافته‌های فیلسوف، عالم اجتماعی و روانشناسی در حوزه یک فرهنگ حاصل مکمل یکدیگر و بازگوکننده یک واقعیت باشد.

براین اساس اگر بخواهیم تعریف تایلور را، که تعریف معمولی است، تحلیل کنیم، باید گفت تعریف وی تعریفی مصداقی است که مصداق‌های مختلف فرهنگ را در تعریف آورده است. این تعریف از آن جهت که همه مصداق‌ها در خود دارد کمتر مورد اشکال و اعتراض قرار می‌گیرد. اما از آن جهت که مصداق‌ها، از هر نوع را، در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و وجه مشترک آن‌ها را، که ریشه در معنی داشتن است، مورد تأکید قرار نمی‌دهد، تعریف مناسبی نیست.

همچنین، بیان ویژگی‌هایی چون اکتسابی بودن، عام بودن و نظایر اینها، که عمدتاً در تعریف و یا بیان خصوصیات فرهنگ یاد می‌شود، وجوهی صوری است و نه محتوایی که اگرچه حوزه فرهنگ را از سایر حوزه‌ها تفکیک می‌کند، اما فرد را در

حوزه وسیعی از پدیده‌های ناهمگون (از اعتقاد و ارزش تا معماری و ابزار تولید) رها می‌سازد.

تعریف فرهنگ به معنای خاص (فرهنگی)

در تعریفی که از فرهنگ شد، جوهر فرهنگ مورد توجه قرار گرفت. در این معنی، شعر شاعر از مقوله فرهنگ است. این شعر هنگامی که در یک کتاب درج می‌شود، فرهنگ نمادین است و ممکن است برای هزاران سال باقی بماند. اما این به معنای آن نیست که جامعه‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند، این معانی را بپذیرد.

به همین جهت، در مقابل مفهوم عام فرهنگ، که جوهر فرهنگ را می‌رساند، باید مفهوم دیگری از فرهنگ مورد توجه قرار گیرد و آن **حوزه معنایی ای** است که هر جامعه‌ای می‌پذیرد و از آن حمایت می‌کند. براین اساس، فرهنگ هر جامعه، در یک زمان مشخص، مجموعه معانی مورد قبول آن جامعه است که برای حمایت از آن، در نهایت، از اجبار فیزیکی (زور) سود می‌جوید؛ برای درونی کردن آنها تلاش می‌کند (نهادهای آموزشی به وجود می‌آورد)؛ نهادهای خود را براساس آن معانی شکل می‌دهد و نمادهای نشان دهنده آن معانی را تقویت می‌کند. در اینجا، فرهنگ معانی خاصی می‌یابد و به مجموعه‌ای از معانی در حوزه وسیع فرهنگ (به عنوان یک مقوله) اطلاق می‌شود.

در میان بسیاری از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان، فرهنگ چنین تعریفی دارد (از جمله تعریف روشه). ویژگی‌هایی که بعضاً برای فرهنگ یاد می‌شود، ویژگی‌های فرهنگی به این معنی است. از جمله نظام‌مند بودن، نهادی بودن... برای اجتناب از اختلاط معنایی این معنای فرهنگ را با عنوان «نظام فرهنگی» مشخص می‌کنیم. دلیل این نامگذاری آنست که در هر جامعه‌ای مجموعه‌ای از معانی مورد قبول وجود دارد که اجبار اجتماعی از آن حمایت می‌کند. در این مجموعه بعضی معانی، اصلی و بعضی فرعی هستند. اما بنابه وحدت جامعه این معانی از نظامی سیستمی پیروی می‌کنند و شکل نسبتاً منظم به خود می‌گیرند و شکل یک نظام را دارا هستند. به همین جهت به آن می‌توان «نظام فرهنگی» گفت.

تلقی افراد از فرهنگ به عنوان «هویت جمعی» (در تعریف فرهنگ)، «تمایز بخش جوامع از هم» امری که در همه وجوه زندگی اجتماعی ساری و

جاری است، «امری که مقوم نهادها محسوب می‌شود» و نظایر این تعاریف، ناظر به این معنا از فرهنگ است. در این معنی فرهنگ (نظام فرهنگی) مبنای شکل‌گیری و تداوم هویت جمعی و جامعه است.

تعریف فرهنگ عمومی

وجه تمایز یک نظام فرهنگی از فرهنگ‌های دیگر و حوزه‌های معنایی یک فرهنگ، اجباری است که از آن حمایت می‌کند. اما این اجبار، به بیان دورکیم، سطوح مختلفی دارد: از فشار روانی ناشی از بی‌توجهی افراد و یا عدم توجه تا مجازات اقتصادی (جریمه)، اجبار فیزیکی (زور) و تنبیه بدنی. در یک تقسیم‌بندی می‌توان حوزه اجبارهایی را که در نهایت دولت و حکومت از آن حمایت می‌کند، از حوزه اجبارهایی که افراد برای حمایت از ارزش‌ها و اعتقادات خود از آن سود می‌جویند متمایز نمود.

حوزه‌ای از معانی و فرهنگ را که اجبار حکومتی از آن حمایت می‌کند حوزه رسمی فرهنگ (نظام فرهنگی) و حوزه‌ای از معانی و فرهنگ را که اجبار اجتماعی (اجبار اعمال شده از سوی آحاد افراد) از آن حمایت می‌کند، حوزه عرفی فرهنگ (نظام فرهنگی) نامید.

از آنجا که عرف مفهومی است که در رشته‌های مختلف علوم انسانی به کار می‌رود و مفهومی است که گاه افاده معنایی محدودتر از آنچه در بیان بالا بود، می‌کند، می‌توان از تقابل ذکر شده به عنوان تقابل رسمی و غیررسمی، دولتی و مردمی هم یاد کرد و با تبدیل مفهوم مردمی یا غیررسمی به عمومی از «فرهنگ عمومی» در مقابل «فرهنگ رسمی» که دولت و نهادهای رسمی از آن حمایت می‌کنند یاد نمود.

بر این اساس، فرهنگ عمومی حوزه‌ای از نظام فرهنگی جامعه است که پشتوانه آن اجبار قانونی و رسمی نیست؛ بلکه تداوم آن در گرو اجبار اجتماعی اعمال شده از سوی آحاد جامعه و تشکل‌ها و سازمان‌های غیردولتی (غیررسمی) است. برخلاف حوزه فرهنگ رسمی، که در نهایت اجبار فیزیکی از آن حمایت می‌کند، حوزه فرهنگ عمومی عمدتاً بر پذیرش و اقتناع استوار است و عدم پای‌بندی به آن مجازات، به معنای حقوقی کلمه، را در پی ندارد.

مفهوم فرهنگ عمومی در تقابل مردم - دولت (از لحاظ مفهومی) معنی پیدا می‌کند. هنگامی که دولت و حکومت با برنامه‌ریزی خود برای دستیابی

به اهدافی تلاش می‌کند و براساس ارزش‌های موردقبول عمل می‌کند، با حوزه‌های از فرهنگ (در همه اشکال آن: نمادی، نهادی، درونی و...) مواجه می‌شود که با این اقدامات سازگار نیست. از طریق قانون و سایر ابزارهای اعمال قدرت هم قابل تغییر نیست. در چنین حالتی حوزه فرهنگ عمومی مکتشف می‌شود و خود را می‌نمایند. با توجه به نقش حکومت در جامعه که انسجام بخشی است، عدم تطبیق و همراهی فرهنگ عمومی با اهداف کلی نظام به عنوان «اصلاح فرهنگ عمومی» موردتوجه قرار می‌گیرد و حکومت با استفاده از مکانیزم‌های مختلف تلاش می‌کند تا فرهنگ عمومی را با اهداف کلی هماهنگ سازد.

مروری بر ادبیات مربوط به فرهنگ عمومی، که در چند سال گذشته در کشور شکل گرفته است، نشان می‌دهد مفهوم فرهنگ عمومی در بیان مسئولان کشور یا معنای ذکر شده تطابق دارد. در بیانات مقام معظم رهبری، قرار گرفتن فرهنگ عمومی در کنار فرهنگ آموزشی، اشاره به اصلاح فرهنگ عمومی به عنوان تصحیح عادات، اخلاق، ملکات و روشهای زندگی مردم (سخنرانی در آذرماه ۶۸، مأخذ شماره ۶ مجله فرهنگ عمومی، مقاله کلیات درباره فرهنگ عمومی)، تقسیم‌بندی فرهنگ عمومی به وجوه بارز (لباس، شکل لباس و معماری) و اخلاقیات، بیان مصداق‌هایی چون وجدان کاری، خطرپذیری، احترام به بزرگترها، مهمان دوستی و جور بودن به عنوان مواردی از فرهنگ عمومی، اشاره ایشان به عدالت اجتماعی به عنوان ارزشی که دولت‌ها می‌توانند به آن تحقق بخشند، اما «به برکت یک فرهنگ صحیح در اذهان یکایک مردم قابل تعمیم نیست» (سخنرانی ۷۴/۴/۱۹) حاکی از آنست که فرهنگ عمومی در تلقی ایشان حوزه‌های از فرهنگ در کنار فرهنگ رسمی است که حکومت مفسر و متولی آن است.

سخنان آقای میرسلیم در مورد فرهنگ عمومی: «ما برای فرهنگ عمومی چیزی به نام «قانون» ننوشته‌ایم، و مصوبه‌ای هم از سوی دولت نداشته‌ایم، اما ظاهراً حاکم‌ترین قانون و مصوبه، همین فرهنگ عمومی است که یک قانون ننوخته و به عنوان یک تصویب نامه در متن جامعه مطرح می‌باشد» (فرهنگ عمومی شماره پنجم، زمستان ۷۲)، اشاره صریح به حوزه فرهنگ عمومی، به عنوان حوزه‌ای در کنار حوزه رسمی و قانون دارد. در سخنان دیگر دست‌اندرکاران فرهنگی هم

مطالبی مشابه می‌توان یافت.

با این تلقی، فرهنگ عمومی جزئی از نظام فرهنگی جامعه است که اجبار رسمی از آن حمایت نمی‌کند و در مقابل وجوهی از فرهنگ قرار می‌گیرد که دولت برای حراست از آن در نهایت از اجبار فیزیکی (زور) استفاده می‌کند.

فرهنگ عمومی مانند کل نظام فرهنگی و فرهنگ، در چهار وجه ظاهر می‌شود: درونی، نمادی، نهادی و آثار. از این رو می‌توان رگه‌های فرهنگ عمومی را در همه این جلوه‌ها یافت.

فرهنگ عمومی در کنار فرهنگ رسمی، در حوزه‌های زندگی اجتماعی، خانواده، حکومت، اقتصاد و آموزش و پرورش و نظایر اینها حضور دارد. از این رو نمی‌توان آن را به حوزه مشخصی محدود نمود.

با تلقی ذکر شده از فرهنگ عمومی (تقابل آن با فرهنگ رسمی)، اکنون می‌توان تعاطلی و تأثیر این دو حوزه فرهنگ را بر هم، عوامل مؤثر بر تفسیر آن، مکانیسم‌های تحول و تفسیر، کارکرد آن در نظام اجتماعی، میزان تناسب آن را با فرهنگ رسمی مورد بررسی قرار داد و براساس این شناخت به تغییر و اصلاح آن پرداخت.

آنچه مسلم است، این که این حوزه زور بردار نیست و عمدتاً بر مبنای پذیرش و ایجاد نهادهایی خارج از دولت شکل می‌گیرد و تغییر می‌کند. به همین جهت، شورای فرهنگ عمومی بیش از پیش باید به حوزه غیررسمی توجه کند.

فرهنگ عمومی سازندگان و حاملان خاص خودش را دارد که بر بخشی از آنها دولت نظارت

مفهوم فرهنگ کل حوزه
زندگی انسانی را
در برمی‌گیرد و مفهومی ویژه
علوم اجتماعی نیست، بلکه
موضوع کار فلاسفه و علمای
رشته‌های مختلف است

فرهنگ عمومی در کنار
فرهنگ رسمی در حوزه‌های
زندگی اجتماعی، خانواده و
حکومت حضور دارد و
نمی‌توان آن را به حوزه
مشخصی محدود نمود

دارد، نزدیک شدن به فرهنگ عمومی و اصلاح آن از طریق بخشنامه میسر نیست. مصوبه قانونی برای فرهنگ عمومی گذراندن بدترین شکل برخورد است که با ویژگی‌های فرهنگ عمومی مبیانت دارد، بلکه تدبیر مدیریتی لازم دارد که باید با ایجاد مکانیسم‌های مناسب آن را تغییر داد.

